

اول ذی الحجه، سالروز ازدواج فرخنده حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و حضرت علی (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

ازدواج حضرت علی (علیه السلام) با حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به فرمان خداوند، از امتیازاتی است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آن مباهات می کرد. در این پیوند پر میمنت، فرشتگان آسمان در سرور و شادمانی، و بهشتیان به زینت و زیور آراسته شده بودند.

فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم و از دوشیزگان ممتاز عصر خویش بود. پدر و مادرش از اصیل ترین و شریف ترین خانواده های قریش بودند. از حیث جمال ظاهری و کمالات معنوی و اخلاقی از پدر و مادر شریفش ارث می برد. و به عالیتترین کمالات انسانی آراسته بود.

شخصیت و عظمت پیامبر اکرم روز به روز در انظار مردم بالا می رفت و قدرت و شوکت او زیادتیر می شد به همین علت دختر عزیزش زهرا (علیها السلام) همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت هر از چندگاه از او خواستگاری می کردند اما پیامبر با خواستگاران طوری رفتار می کرد که می پنداشتند مورد غضب پیامبر قرار گرفته اند.

رسول خدا فاطمه را برای علی (علیه السلام) نگاه داشته بود و مایل بود از جانب او پیشنهاد شود. پیامبر از جانب خدا مأمور بود که نور را با نور به ازدواج در آورد.

پیشنهاد به علی (علیه السلام):

اصحاب رسول خدا احساس کرده بودند که پیغمبر اکرم تمایل دارد فاطمه (علیها السلام) را با علی پیوند ازدواج دهد، ولی از جانب علی پیشنهادی نمی شد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ و گروهی دیگر که پیامبر تقاضای ازدواج آنها را رد کرده بود در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین سخن از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: مدتی است که اعیان و اشراف عرب فاطمه علیها السلام را خواستگاری می نمایند اما پیغمبر اکرم پیشنهاد احدی را نپذیرفته و در جوابشان می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست. برای همه روشن بود که خدا و پیغمبر، فاطمه را برای علی علیه السلام نگاه داشته اند. سپس به «عمر» و «سعد بن معاذ» گفت: حاضرید به اتفاق هم نزد علی برویم و جریان را برایش تشریح کنیم و اگر به ازدواج مایل بود همراهیش کنیم؟! آنها از این پیشنهاد استقبال و او را در این کار تشویق کردند. سلمان فارسی می گوید: عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ بدین قصد از مسجد خارج شدند و به جانب آن حضرت شتافتند.

علی (علیه السلام) فرمود: از کجا می آید و به چه منظور اینجا آمده اید؟ ابوبکر گفت: یا علی تو در تمام کمالات بر سایرین برتری داری، و از موقعیت خود و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد کاملاً آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه علیها السلام آمده اند ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا حواله داده است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. و شخص دیگری قابلیت این افتخار را ندارد.

افکار خفته بیدار می شود:

اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری ها و فقر اقتصادی مسلمین، چنان علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود که به خواسته های درونی خویش و ازدواج و تشکیل خانواده هیچگونه توجه نداشت. علی (علیه السلام) اندکی پیرامون پیشنهاد آنها تأمل و اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود: تهیدستی خود و مشاهده گرفتاریهای عمومی از یک طرف و فرا رسیدن زمان ازدواج وی از طرف دیگر (1). او بخوبی می دانست که اگر همسری چون فاطمه را از دست بدهد دیگر این فرصت قابل جبران نیست.

علی (علیه السلام) به خواستگاری می رود:

این پیشنهاد علی را تحت تأثیر قرار داد بطوریکه دست از کار کشید و به منزل بازگشت. خود را شستشو داد، عبا

تمیزی بر تن کرد و به خدمت رسول اکرم شتافت. درب خانه را به صدا درآورد. پیغمبر به «ام سلمه» فرمود: در را باز کن. کوبنده در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، کیست که ندیده درباره اش چنین داوری می کنی؟ فرمود: ای ام سلمه! مردی دلاور و شجاع است او برادر و پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من است. ام سلمه از جای جست و در سرای را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام داد و در حضور پیغمبر نشست. از خجالت سرش را به زیر انداخت، و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. مدتی هر دو خاموش بودند. بالاخره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سکوت را شکست و فرمود: یا علی گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از اظهار آن خجالت می کشی؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و اطمینان داشته باش که تمام خواسته هایت قبول می شود.

عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه شما بزرگ شدم و از الطاف شما برخوردار گشتم. بهتر از پدر و مادر، در تربیت و تأدیب من کوشش نمودی و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله! به خدا سوگند اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خود همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم، تا با وی مأنوس گردم و از ناراحتیهای خویش بکاهم. اگر صلاح بدانی و دختر خود فاطمه علیها السلام را به عقد من در آوری سعادت بزرگی نصیب من شده است. رسول خدا که در انتظار چنین پیشنهادی بود صورتش از سرور و شادمانی بر افروخته شد، فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم.

پیغمبر نزد فاطمه (سلام الله علیها) رفت، فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به خوبی می شناسی برای خواستگاری آمده است. آیا اجازه می دهی ترا به عقدش در آورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمبر چون آثار خشنودی را در چهره او دید گفت: الله اکبر و سکوت او را علامت رضایت دانست (2).

توافق :

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از کسب اجازه به نزد علی آمد و با لبی خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر.

فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. من هم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم. یا علی آیا اکنون بشارتی به تو بدهم و رازی را برایت آشکار بسازم؟! عرض کرد: آری یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت، شما همیشه نیک خوی و خوش زبان بوده اید.

فرمود: پیش از آنکه به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدا ترا از بین مخلوقاتش برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی (علیه السلام) را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد. باید دختری فاطمه را به ازدواج او درآوری. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده است. خدا فرزندان پاک و نجیب و طیب و طاهر و نیکو به آنان عطا خواهد نمود یا علی هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل را زدی (3).

خطبه عقد :

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم.

علی (علیه السلام) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. سپس نشست و به علی (علیه السلام) فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان.

علی علیه السلام برخاست و فرمود: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و شهادت می دهم که بغیر از او خدایی نیست. شهادتی که مورد پسند و رضایت او واقع شود. درود بر محمد صلی الله علیه و آله، درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خدا ازدواج را برای ما پسندیده و بدان دستور داده است. ازدواج من و فاطمه را خدا مقدر کرده و بدان امر نموده است. ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

مسلمانان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟ رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

مذاکره عروسی :

علی علیه السلام می فرماید: حدود یک ماه طول کشید و من خجالت می کشیدم با پیغمبر درباره فاطمه صحبت کنم، ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

روزی برادر عقیل پیش من آمد و گفت: برادر جان! من از ازدواج تو بسیار مسرور هستم. چرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهش نمی کنی که فاطمه را به خانه ات بفرستد تا بوسیله عروسی شما، چشم ما روشن گردد؟ پاسخ دادم: خیلی میل دارم عروسی کنم اما از رسول خدا خجالت می کشم. عقیل گفت: تو را به خدا سوگند! هم اکنون با من بیا تا خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برویم.

علی با برادرش عقیل آهنگ منزل رسول خدا نمودند. در بین راه به «ام ایمن» برخورد کرده جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت: اجازه بدهید من با رسول خدا در این باره مذاکره کنم.

ام سلمه و سایر زنان از قضیه خبردار شدند و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف گشتند. عرض کردند: یا رسول الله! پدر و مادرمان به فدایت، برای موضوعی خدمت شما رسیده ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمش بدان روشن می شد. وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نام خدیجه را شنید اشکش جاری شد و فرمود: خدیجه؟! کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ هنگامی که مردم مرا تکذیب نمودند مرا تصدیق کرد و برای ترویج دین خدا، اموالش را در اختیار من قرار داد. خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم خانه ای از زمره در بهشت بدو عطا خواهد کرد.

ام سلمه عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود، شما هرچه درباره خدیجه می فرمایید صحیح است. خدا ما را با او محشور گرداند. یا رسول الله! برادر و پسر عموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد.

فرمود: پس چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند؟ عرض کرد: از کمروی اوست.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به ام ایمن فرمود: علی را نزد من حاضر کن.

وقتی علی (علیه السلام) خدمت پیغمبر مشرف شد فرمود: یا علی! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری. عرض کرد: آری یا رسول الله.

فرمود: خدا مبارک کند، همین امشب یا فردا شب وسائل عروسی را فراهم می کنم.

سپس به همسرانش فرمود: اطاقی را برای فاطمه فرش کنید تا مراسم عروسی را برگزار کنیم (4). مراسم ازدواج

برترین بندگان خداوند در روز اول یا ششم ذی الحجه (5) سال دوم یا سوم هجری انجام گرفت (6).

پی نوشت ها :

1. ذخائر العقبی ص 26.

2. بحار الانوار ج 43 ص 127 ذخائر العقبی ص 29

3. بحار الانوار ج 43 ص 127.

4. بحار الانوار ج 43 ص 130 - 132 .

5. مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 349.

6. بحار الانوار ج 43 ص 6 و 7.

منبع : برگرفته از کتاب بانوی نمونه اسلام